

دانش سیاسی و به طور کلی دانش انسانی در حوزه علمیه از مسائل مهم و قابل توجه در سال های اخیر بوده است. از این رو، چرایی، چگونگی و پیامدهای کوتاه مدت و بلند مدت ورود علوم انسانی در حوزه نیازمند توجه بیشتر و جدی تر است، که مقاله پیش رو این موضوع را به طور کاملاً اجمالی در حوزه دانش سیاسی بررسی خواهد کرد.

تاکنون مقاله های زیادی در باب دانش سیاسی در حوزه علمیه نوشته شده که هر کدام از آنها از زوایای مختلف، بخشی از ابعاد موضوع را مورد بررسی قرار داده اند، که در شماره قبل پگاه حوزه هم مطالب خوبی در این زمینه منتشر شد. تفاوت این نوشته با نوشته های دیگر در این است که بیش از توصیف به تحلیل این موضوع خواهیم پرداخته و در برخی قسمت ها هم به نقد دیدگاه های ارائه شده در شماره قبلی پگاه خواهیم پرداخت. یکصد سال قبل - درست در آستانه انقلاب مشروطیت - رجال علمی و عملی ایران، مدرسه علوم سیاسی را به تأسی از ملت های اروپایی و با درک نیاز کشور به سامان دهی دانش سیاسی به وجود آوردند. تقارن و توالی ایجاد مدرسه علوم سیاسی به عنوان یک حرکت علمی ریشه ای، با وقوع انقلاب مشروطیت به عنوان یک پدیده عمیق و کلان سیاسی، نمی تواند تصادفی باشد، بلکه نشان دهنده رابطه بنیادین بین علم و عمل و عین و ذهن است. در واقع هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ آکادمیک، این تحول به معنای خروج از سنت و ورود به تفکر و رفتار مدرن می باشد؛ ورودی که به هیچ عنوان راحت و سریع نبوده و ما هنوز هم در حل مسائل ابتدایی آن درمانده ایم و بسیاری از معضلات سیاسی و اجتماعی ما ناشی از این درماندگی است. سیاست ایران طی این یک قرن، فراز و نشیب های فراوانی را به بهای بسیار زیاد تجربه کرده است. یکی از علت های پر زیان و پر هزینه شدن تاریخ و توسعه معاصر ایران، گسست رابطه بین علم و عمل و عین و ذهن می باشد، که این آسیب در حوزه سیاست شدیدتر بوده است. به عبارت دیگر، اگر چه ما مدرسه علوم سیاسی تأسیس کردیم، ولی هنوز هم در عمل درگیر سیاست و تفکر سیاسی سنتی هستیم. نسل جدید فرهیختگان، با پشت سر داشتن تجربه پرهزینه و پربهای یکصد سال گذشته و با در پیش داشتن چشم انداز قرن بیست و یکم و هزاره سوم، دارای مسوولیت بسیار سنگینی است تا با پیوند علم و عمل و عین و ذهن سیاسی، جایگاه شایسته ای برای تداوم و توسعه موجودیت این ملت در نظام جهانی تضمین کند.

علم سیاست در ایران از بدو تأسیس تا به امروز سه دوره را پشت سر گذاشته است:

1 - از تأسیس مدرسه علوم سیاسی تا دانشگاه تهران؛

2 - از تأسیس دانشگاه تهران تا پایان دهه 1350؛

3 - از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون.

1. آغاز ورود علم سیاست به ایران به سال 1277 شمسی و به تأسیس مدرسه علوم سیاسی باز می گردد. البته هدف این مدرسه، کاربردی بود و بنیان گذاران آن در پی پرورش نیروی انسانی به منظور اشتغال در دستگاه وزارت امور خارجه بودند. مدرسه علوم سیاسی را وزارت خارجه تأسیس کرده بود تا دیپلمات و سفیر تربیت کند، که خود

این موضوع می تواند بیانگر همان شکاف پیش گفته باشد، که بنیان گذاران چنین مدرسه ای بیش از نظر و بنیان فکری جامعه و حکومت، به عمل و کاربرد محدود آن در حد شاغلین وزارت امور خارجه می اندیشیدند. به همین دلیل تا سال 1305، مدرسه، جزئی از وزارت خارجه بود و محتوای دروس آن را اغلب سیاست خارجی، آموزش دیپلماسی و حقوق بین الملل تشکیل می داد و از آموزش مسائل مربوط به حکومت و سیاست ایران خبری نبود. با کودتای سوم اسفند سال 1299 و با بر سر کار آمدن رضاخان، فعالیت مدرسه متوقف شد و بعد از مدتی در سال 1305، مدرسه علوم سیاسی از وزارت خارجه جدا و با مدرسه عالی حقوق ادغام و در سال 1313، با تأسیس دانشگاه تهران، همراه با مدرسه عالی تجارت، جای خود را به دانشکده حقوق و علوم سیاسی داد. به قول «عنایت» این دانشکده هم در راه رشد علوم سیاسی، چه در دانشگاه و چه در میان روشنفکران چندان مؤثر نبود. و از طرفی، سلطه نظام آموزش فرانسوی، موجب غلبه رویکرد حقوقی در مطالعه پدیده های سیاسی شده بود. سیاست پژوهان ایرانی به جای تحلیل مسائل سیاسی روز، به ترجمه آثار خارجی روی آوردند. و با بازگشت تعداد بیشتری از دانش آموختگان علم سیاست از غرب، بی علاقه ای به شناخت فرهنگ خودی ویژگی عمده علم سیاست گردید.

ویژه گی های علم سیاست در دوره اول: گرایش های محافظه کارانه، پرهیز از تحلیل مسائل سیاسی، غلبه رویکرد حقوقی در مطالعات سیاسی، گرایش به سمت ترجمه آثار خارجی و گریز از پرداختن به مسائل سیاسی ایران و فرهنگ خودی، از مشخصات بارز دوره اول محسوب می شود.

2. از تأسیس دانشگاه تهران تا پایان دهه 1350؛ در دهه 1350، سه رویداد مهم توانست موجب بهبود نسبی وضعیت علم سیاست در ایران گردد، که عبارتند از:

الف: علوم سیاسی در دانشگاه تهران از سلطه حقوق رهایی یافت و به سمت استقلال علمی گرایش یافت؛
ب: خارج شدن رشته علم سیاست از انحصار دانشگاه تهران و تأسیس این رشته در دانشگاه ملی ایران (دانشگاه شهید بهشتی فعلی) که موجب نوعی رقابت حرفه ای شد و همین امر به استحکام علوم سیاسی کمک کرد؛
ج: روش های جامعه شناختی به جای رویکرد حقوقی در مطالعات ایران تقویت شد و برنامه های آموزشی رشته علوم سیاسی تغییر کرد و برخی دروس جدید تصویب شد و چند موءسسه و نشریه جدید در صحنه سیاست حضور یافتند.

ویژه گی های علم سیاست در دوره دوم: رویکرد جامعه شناختی به جای رویکرد حقوقی در علم سیاست، گسترش رشته علم سیاست در چند دانشگاه و موءسسه علمی و پیشرفت در شاخه آموزشی و تأسیس دوره های فوق لیسانس و دکترای علوم سیاسی از مشخصات بارز این دوره محسوب می شود.

3. پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون: در پی پیروزی انقلاب اسلامی، اختیارات حوزه دانشکده علوم سیاسی بیشتر شد و به دلیل شرایط آغازین انقلاب اسلامی، وجود گروه ها و جناح های سیاسی و تجمع دسته ها و احزاب سیاسی مخالف و معارض نظام سیاسی در دانشگاه ها، فضای التهاب آمیز و آشفته ای را ایجاد کرد و همین امر باعث گردید تا رهبر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی(ره) در اردیبهشت سال 1359 برای برخورد با نیروهای مخالف و معارض و اصلاح نظام آموزشی دانشگاه ها، این مراکز را تعطیل و برنامه اسلامی کردن دانشگاه ها با عنوان «انقلاب فرهنگی» را آغاز کرد.

یکی از اهداف اصلاحات نظام آموزشی، اسلامی کردن علوم انسانی به عنوان مهم ترین محور دگرگونی دانشگاه ها بود. ستاد انقلاب فرهنگی بر مبنای چنین نگرشی کار خود را آغاز کرد و به رغم آن که برنامه مصوب ستاد انقلاب

فرهنگی با برنامه قبلی تفاوت های آشکاری داشت، در محتوای علم سیاست و چارچوب آن نسبت به پیش از انقلاب تغییر جدی حاصل نشد هرچند برای بومی گرایی در علم سیاست گرایش هایی به سمت روش جامعه شناسی ماکس وبر به وجود آمد، اما ثمرات عملی چندانی به بار نیاورد و صرفاً شاهد گسترش کمی رشته علوم سیاسی در چند دانشگاه و مؤسسه بودیم.

به هر حال در این سه دوره، با وجود دگرگونی و تغییرات زیاد در علم سیاست از بدو تأسیس تاکنون، متأسفانه این دگرگونی ها و تغییرات، اساسی نبوده اند و همچنان مشکلات جامعه ایران در حوزه سیاست باقی مانده است.

پیدایش و شکل گیری دانش سیاسی در حوزه های علمیه به دوره سوم باز می گردد، که بیشتر دارای دلایل ایدئولوژیک بود و این رویکرد ایدئولوژیک در مجموع مشکلات قبلی این رشته دانشگاهی را، مضاعف ساخت، ولی از جهت شکل گیری دانش سیاسی در حوزه حداقل در همان سطحی که در دانشگاه ها وجود داشت، ثمرات خوبی بر جای گذاشت. پیروزی انقلاب اسلامی، رویداد بزرگی بود که اندیشه پیوند علم و دین را که در مشروطه جوانه زده بود با قوت تمام مستقر نمود، و حوزه سیاسی شده قم را که از سال های دهه 20 به بعد به تدریج در گیر با سیاست و مبارزات سیاسی شده بود، به سمت علم سیاست جدید و با همان آرمان مشروطه، سوق داد؛ یعنی تأسیس بنیادی دینی برای تحصیل علوم جدید و نیز تلاش در تفکیک علوم انسانی از مبانی ماتریالیستی آن. از آن جا که فضای عمومی حوزه علمیه پس از انقلاب اسلامی به شدت به سیاست متمایل شد و ایده مقبول همراهی سیاست و دیانت به وسیله نیازهای عینی جمهوری اسلامی تشدید گشت، اما مجموع عوامل ذهنی و عینی در حوزه پس از انقلاب دست به دست هم داده باعث شدند، که اغلب این موسسات، قلمرو سیاست را نیز در حوزه پژوهشی خود قرار دهند. این مراکز دو کانونی، هرچند در سال های پس از انقلاب اسلامی تأسیس و گسترش یافتند، اما از لحاظ تبار فکری- سیاسی، در امتداد سلسله تجارب فردی و گروهی ویژه ای قرار دارند، که ایده آن به سال های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و به تلاش های فرهنگی - سیاسی اسلام گرایان در دوره پهلوی بر می گردد.

در دهه اول انقلاب، تلقی و انتظار آن بود که حوزه علمیه معدن معارف بوده و برای مسائل کلان کشور تحقیق و تجویز داشته باشد. حوزه از بدو تأسیس دانشگاه در ایران با آن مخالف بود. از دید حوزه علمیه قم، در ایران تاپیش از ورود غرب، یک مرکز علمی بیشتر وجود نداشت و آن هم حوزه های علمیه بود، که بعد از مشروطه، به ویژه با تأسیس دانشگاه تهران مراکز علمی به دو قطب حوزوی و دانشگاهی تقسیم شد. علاوه بر این، از دیدگاه حوزویان، دانشگاه و علوم انسانی اش با نظام سیاسی و سیاست های فرهنگی رضاشاه پیوند خورده بود؛ به گونه ای که سیاست های گسترده تبلیغاتی در قالب نهادهای فکرساز از جمله دانشگاه اعمال گردیده و به موفقیت هایی نیز دست یافته بود. بدین سان، یکی از دلایل عمده مخالفت حوزه با دانشگاه می تواند ریشه در خودباختگی و اسلام ستیزی اولیه دانشگاه از دیدگاه علمای حوزه داشته باشد. به هر حال، چنین دیدگاهی، با توجه به پیوند علوم انسانی - واز جمله علم سیاست جدید- با غرب و غرب زدگی دولت پهلوی، موجبات بی توجهی به این نوع از دانش ها را فراهم می نمود. این اندیشه؛ یعنی بی توجهی و حتی عدم اعتماد به علوم جدید به طور عام، و علم سیاست به طور خاص، هرچند با پیروزی انقلاب اسلامی 1357، به طور آشکارا فروکش نمود، اما هنوز هم، کم و بیش، طرفدارانی در برخی از لایه های پرنفوذ حوزه دارد، که هرازگاه شورشی تعیین کننده علیه نوگرایی اسلامی را تدارک و تجهیز می نماید. پیوندی که دانشگاه به مثابه مکان این گونه از دانش ها با علوم

جدید دارد، همواره شکایت از علم جدید به گلایه و نگرانی از دانشگاه نیز سرایت پیدا می کند. آیت الله مکارم شیرازی در دیداری با زاهدی، وزیر علوم پیشین، با این تلقی که علوم غربی آمیخته به فرهنگ غربی شده است، می افزاید:

«ما باید با وسواس زیاد فرهنگ غرب را از علوم مختلف پالایش کنیم. علم، وطن و مکان ندارد. علم و دانش، گمشده افراد با ایمان است، ولی جاسازی فرهنگ های غربی و استکباری در مسایل علمی یک جنایت است.... دانشگاه های ما نباید جولانگاه دشمنان ما شود. برای غربی ها ثابت شده است، که مانع اصلی اهداف آنها در ایران، اسلام است و اگر اسلام را از جوانان بگیرند همه چیز ما را گرفته اند. در غیر این صورت آینده روشنی در انتظار ایران اسلامی است».

آیت الله مومن، دبیر شورای عالی حوزه علمیه قم نیز در دیدار با وزیر علوم تأکید نمود: «ما از دولت جدید انتظار داریم دانشگاه های کشور را اسلامی کنند، و در بحث ترجمه دروس نیز تنها به ترجمه و نسخه برداری از کتب غرب بسنده نشود».

از بعد سیاسی و ایدئولوژیک نیز روحانیون و حوزه های علمیه معماران اصلی انقلاب اسلامی محسوب می شدند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حوزه علمیه قم وظیفه تبیین مبانی ایدئولوژیک نظام را بر عهده گرفت. بنابراین، دیدگاهی که در ابتدا وجود داشت، دست کم مبتنی بر دو محور اساسی بود: 1. بدبینی کامل به این علوم، از بعد تأثیرپذیری آن از فرهنگ غربی؛ 2. ادعای این که اسلام خود، این معارف را به نحو بهتری داراست. این دو محور اساسی موجب این تصور شد که باید علوم انسانی اسلامی، بومی و اصیل را از حوزه جستجو کرد. در راستای این برداشت، کم نبودند دانشگاهیانی که برای روزآمد شدن راهی قم شده و به علوم حوزوی اقبال کردند؛ این بینش دقیقاً در بین اصحاب قدرت هم وجود داشت و چنین روندی را تقویت می کردند. انقلاب فرهنگی در اوایل انقلاب ناشی از چنین رویکردی به دانشگاه به طور عام و علوم انسانی به طور خاص بود. باید گفت که برای این اقدامات، انگیزه های متعددی وجود داشت، که هدف اول کادر سازی بود و در عین حال تلاشی بود برای پاسخ دادن به آموزه هایی که غربی محسوب می شدند و سعی می شد تا طلاب برای پاسخ گویی توانمند شوند.

یکی از تصوّرات رایج این دوران برای اسلامی کردن علوم انسانی، همکاری حوزه و دانشگاه بود. استراتژی تحقق آن، تاسیس مراکز حوزوی - دانشگاهی بود. دانشگاه امام صادق(ع) در تهران و دفتر همکاری حوزه و دانشگاه در قم نتیجه این تفکر بود. تاریخ تأسیس دفتر همکاری حوزه و دانشگاه سال 1360 است. این دفتر با همکاری جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و ستاد انقلاب فرهنگی پی ریزی و در رشته های جامعه شناسی، اقتصاد، حقوق، علوم سیاسی، روان شناسی و تربیتی و با کمیته های مشترکی با حضور اساتید حوزه و دانشگاه به وجود آمد. این گروه ها وظیفه داشتند مطالب علوم اجتماعی و علوم انسانی را مورد بازبینی و بازنگری قرار داده و منابع و متونی که مورد قبول دین باشد را تألیف کنند.

نکته قابل توجه در این زمینه این است که در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه که بعداً تبدیل به پژوهشکده حوزه و دانشگاه شد، دانش سیاسی چندان مورد اقبال نبود و بیشتر در زمینه روان شناسی، علوم تربیتی، جامعه شناسی که تصور می شد اسلام در آنها حرف های جدی تری دارد کار می شد. اما دانشگاه امام صادق علاوه بر هدف نظری در اسلامی ساختن علوم، بیشتر هدف کاربردی تربیت نیروی انسانی مورد نیاز حکومت اسلامی را نیز داشت و در این هدف حداقل در زمینه علوم سیاسی موفقیت هایی را به دست آورده است.

اما به تدریج، خامی و غیر علمی بودن این دیدگاه معلوم شد، و در دهه دوم و پس از خاتمه جنگ، مسیر عوض

شد و فراوان بودند تحصیل کردگان حوزوی که راهی دانشگاه شدند و به تحصیل در این رشته از علوم پرداختند. علوم اجتماعی، به ویژه علوم سیاسی مورد اقبال حوزویان قرار گرفت. برآورد و ارزیابی مصالح و مفاسد این رفت و آمد طی دو دهه اخیر نیازمند پژوهش های عالمانه و منصفانه است. در واقع تأسیس دانشگاه در حوزه هم محصول این چرخش بود تا فرایند تحصیل دانشگاهی حوزویان را تسهیل نماید.

در چنین شرایطی است که مراکز دو رگه آموزشی و پژوهشی در باب نسبت و تلفیق علوم دینی و علوم انسانی جدید در حواشی حوزه ظاهر شدند و علم جدید سیاست نیز در کنار دیگر علوم و در پیوند با آن ها گسترش بیشتری یافت. این نگرش، نسبت به نگرش قبلی تفاوت هایی داشت: درنگرش قبلی اساسا علوم انسانی غربی به رسمیت شناخته نمی شد و علوم اسلامی را کافی می دانستند، ولی در نگرش جدید آموختن علوم انسانی را برای تلفیق آنها با آموزه های اسلامی لازم می دانستند. به هر حال این چرخش موجب شکل گیری و گسترش نهادهای آموزشی و پژوهشی جدید در حوزه شد. این گسترش را می توان در دو قلمرو آموزش و پژوهش سیاسی توصیف نمود. پس می توان گفت که پیدایش مراکز آموزشی و پژوهشی در علم سیاست در قم محصول تغییر نگرش از موضع منفی به علم انسانی به موضع نسبتا مثبت تر به آن در حوزه هاست.

سابقه تاریخی تأسیس رشته های علوم سیاسی در قم به کتابخانه سیاسی دفتر تبلیغات اسلامی باز می گردد. در این کتاب خانه طلاب علاقه مند به علوم سیاسی جمع می شدند و آثار سیاسی موجود در آن را مطالعه می کردند و همین مجمع، سنگ بنای اولیه برای تأسیس رشته علوم سیاسی در دفتر تبلیغات اسلامی در قالب موسسه آموزش عالی باقرالعلوم شد که در هنگام تأسیس، رشته علوم سیاسی، رشته اصلی آن بود، ولی اینک از اهمیت آن کاسته شده است، هر چند تنها رشته این دانشگاه است که مقطع دکتری آن هم دایر است. براساس اساس نامه موسسه، اهداف تأسیس آن چنین بیان شده است:

* رشد و تعالی در زمینه علوم اسلامی- انسانی، ارتقای آگاهی های علمی و پرورش قدرت ابداع، روح تتبع و تحقیق و کارآیی جامعه اسلامی ایران.

* تربیت نیروی انسانی متخصص با توجه به نیازهای عینی جامعه اسلامی ایران؛

* فراهم آوردن زمینه ها و امکانات آموزش و تحقیق در مورد مسایل علوم دینی و انسانی درحوزه های علمیه.¹ می توان گفت که گسترش بعدی علوم سیاسی در حوزه به طور عمده ناشی از محصولات باقرالعلوم بوده و نسل اول فارغ التحصیلان این موسسه نقش مهمی دراین توسعه داشته اند. فارغ التحصیلان علوم سیاسی باقرالعلوم همگی شاگردان اساتید برجسته علوم سیاسی دانشگاه های تهران، از جمله دکتر محمود سریع القلم، دکتر سید حسین سیف زاده دکتر حاتم قادری، دکتر منوچهری و دیگران بوده اند. در سال های اول شکل گیری این مؤسسه، اساتیدی از تهران دعوت می شدند و تدریس در این مؤسسه به عهده آنان بود. یعنی مبنای آموزش در این گونه مؤسسات برگرفته از دانش سیاسی رایج در دیگر دانشگاه های معتبر بود و تفاوتی با آنها نداشت. پایان نامه ها هم تحت هدایت همان اساتید نوشته شده اند. بنابراین خروجی این دانشگاه ها تفاوت اساسی با دیگر مراکز آموزشی علوم سیاسی نداشتند. از سوی دیگر فارغ التحصیلان این دانشگاه ها برای تحصیلات تکمیلی در سطح کارشناسی ارشد و دکتری به دانشگاه های دیگر، هم چون تهران، تربیت مدرس، شهید بهشتی و امام صادق(ع) رفتند که این روند هم به معنای این است که تفاوت ماهوی بین فارغ التحصیلان حوزوی و دیگر افراد وجود ندارد. بعد هم بسیاری از این افراد، به ویژه نسل اول فارغ التحصیلان باقرالعلوم در دانشگاه های مختلف، چون مفید، گروه علوم سیاسی باقرالعلوم، دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه آزاد و پژوهشگاه های مختلف به

عنوان عضو هیأت علمی استخدام و مشغول به تدریس و تحقیق در علوم سیاسی شدند. آثار علمی ای که از سوی این افراد منتشر می شود تفاوت اساسی با دیگر آثار محققین غیر حوزوی ندارد. با بررسی اجمالی از فضای حاکم بر دانش سیاسی در حوزه می توان گفت که مراکز آموزشی و پژوهشی فعال در علوم سیاسی را می توان به این صورت دسته بندی کرد.

پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی به عنوان یکی از فعال ترین مراکز حوزوی در دانش سیاسی است، که می توان آن را نماد نو اندیشی دینی نامید، گروه علوم سیاسی دانشگاه مفید هم نماد سکولارهای مسلمان، و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی هم نماد بنیاد گرایی اسلامی است.²

باید گفت که طیف های مختلف فکری در مراکز مختلف حوزوی فعال در دانش سیاسی وجود دارد، که اگر بخواهیم بیان روشن تر از این طیف ها بیابیم و آنها را بهتر و عینی تر بشناسیم، می توانیم آنها را با جریان های فکری موجود در جامعه و در درون گرایش های سیاسی مختلف اسلامی، مقایسه کنیم. اگر در بین جریان های فکری موجود، سه جریان نو اندیشی دینی، بنیادگرایی اسلامی و سکولارهای مسلمان را سه جریان غالب بدانیم، می توانیم بگوییم که موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی نماد و مدافع بنیادگرایی اسلامی و پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی مدافع نو اندیشی دینی و دانشگاه مفید هم مدافع سکولاریسم اسلامی (در صورتی که با تسامح این تعبیر را بپذیریم) می باشد.

برای تقریب به ذهن و تبیین بیشتر این موضوع و نشان دادن رویکرد غالب در بین هر یک از این مراکز علمی، می توان به پروژه های تحقیقی که در هر یک از این مراکز علمی تعریف شده، اشاره کرد. در موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی چندین سال است که پروژه ای در حال انجام است، که هدف آن بازنویسی تاریخ مشروطه با دیدگاهی خاص است، که ساخته روحانیت بوده و پیوند با غرب هیچ نقشی در پیدایش و شکل گیری آن نداشته و روشنفکران در آن هیچ نقشی نداشتند، بلکه عامل اصلی انحراف بوده است. بر اساس این تفکر، روشن فکری از آغاز، دین ستیز بوده و مشروطه نه ناشی از ورود اندیشه های غربی به ایران، بلکه کاملاً درون زا بوده است. سال گذشته هم این موسسه همایشی را برگزار کرد که موضوع آن «استعمار فرانسه» بود، که ادبیات بعضی از مقالات آن تفاوتی با کیهان نداشت و منابع برخی از مقالات هم بر گرفته از کیهان و رسالت بود. و عمده مقالات آن هم حمله به جریان های سیاسی موجود در ایران بود که با جریان بنیادگرایی اسلامی هم خوانی ندارند و بیشتر متکی بر جریان نو اندیشی دینی هستند.

اما دانشگاه مفید که ما آن را نمادی از سکولارهای مسلمان تلقی کردیم، چندین سال است که همایش های دوسالانه بین المللی را با موضوع حقوق بشر برگزار می کند. این دانشگاه یک مرکز مطالعات حقوق بشر تأسیس کرده که در نوع خود در ایران کم نظیر است. هر چند که این مرکز و همایش، یک همایش بین رشته ای است، ولی بیانگر رویکرد کلی حاکم بر این دانشگاه است.

اما پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی، اخیراً دست اندر کار دو همایش بزرگ در سطح ملی است: اولین همایش «همایش روحانیت و انقلاب اسلامی» است که هدف آن باز اندیشی در باب حضور 30 ساله روحانیان در مدار اول سیاست در ایران و بازشناسی نقاط ضعف و قوت آن است. اما همایش مهم تری که این پژوهشکده دست اندرکار آن است، «همایش ملی چشم انداز علوم سیاسی در ایران» است، که این همایش را با همکاری تمام گروه های علوم سیاسی در سراسر کشور برگزار می کند و این کار به نوعی بیانگر اهتمام این پژوهشکده برای بازاندیشی در باب وضعیت علوم سیاسی در ایران است که با صرف هزینه های معتنا بهی صورت می گیرد و همکاری آن با

تمام گروه های علوم سیاسی در سراسر کشور بیانگر این موضوع است که تفاوت جدی ای در رویکرد پژوهشی این پژوهشکده و دیگر مراکز آموزشی علوم سیاسی وجود ندارد.³ تأکید بر این مسأله اهمیت فراوانی دارد. همچنین باید گفت که بخشی از فعالیت های دفتر جنبش نرم افزاری دفتر تبلیغات با محوریت علوم سیاسی است که یکی از آنها جلسه ای با عنوان حکومت دینی و سکولار بود که توسط آقای مصطفی ملکیان ارائه شد و بازتاب هایی را در سطح حوزه علمیه به همراه داشت و برخی نسبت به آن انتقادات تندی را مطرح کردند.⁴

البته باید گفت که این تقسیم بندی به این معنا نیست که مثلاً در مؤسسه هیچ یک از پژوهشگران در بین نو اندیشان دینی جای نمی گیرند و همگی در قالب جریان بنیادگرایی اسلامی دسته بندی می شوند، یا مثلاً در پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی کسی جزو سکولارهای مسلمان دسته بندی نمی شود، بلکه هدف نشان دادن سیاست کلی حاکم بر این مراکز پژوهشی دانش سیاسی در حوزه می باشد.

در محافل حوزوی مؤسسه های آموزشی و پژوهشی دیگری نیز وجود دارند که در زمینه علوم سیاسی فعالیت می کنند، که از جمله آنها می توان به جامعه المصطفی اشاره کرد که گروه علوم سیاسی در آن فعال است و گرایش آن به موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی نزدیک است.

در کنار این مرکز، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی هم قرار دارد، که بخش عمده ای از فارغ التحصیلان علوم سیاسی حوزوی را در قالب هیأت علمی جذب کرده است با این که افراد جذب شده به این پژوهشگاه در مجموع به جریان نو اندیشی دینی نزدیک هستند، ولی خروجی این پژوهشگاه هم تابع سیاست رسمی حاکم بر آن است، که تابع سیاست رسمی حکومت است.

بنابراین می توان به این جمع بندی رسید که به رغم این که دانش آموختگان علوم سیاسی تمام این مراکز آموزش عالی وابسته به حوزه از طلاب علوم دینی هستند، ولی در عمل شاهد تنوعات گسترده ای در نتایج آن هستیم. این تنوع گسترده را چگونه می توان تفسیر کرد؟ چه عاملی در این زمینه تعیین کننده است؟ نقش عوامل شخصیتی و دیدگاه های فردی در این زمینه تا چه حدی است؟ تأثیر اساتید هر یک از این موسسه ها چگونه است و تأثیر سیاست رسمی حاکم بر این مؤسسه ها چقدر می باشد؟ بدون تردید اساتید نقش مهمی دارند، با این حال نمی توان گفت که نقش اساتید تعیین کننده نهایی بوده است. سیاست رسمی این مؤسسه ها هم به نوبه خود تأثیر فراوانی دارد.

باید گفت که ورود دانش سیاسی به حوزه های علمیه بر خلاف انتظار اولیه آن که به دنبال ساختن دانش بومی در زمینه علوم انسانی و در سیاست بود، برعکس نقش مهمی در تحول فکری حوزه های علمیه به سمت دانش های جدید غربی و پیدایش اندیشه های سکولار ایجاد کرده است؛ هر چند که افق آن هنوز نامعلوم است و هنوز هم جریان غالب در حوزه ها همان جریان سنتی است. به نوعی می توان گفت که ورود علوم سیاسی و دیگر علوم انسانی به حوزه نزاع بین سنت و مدرنیته را از سطح جامعه به درون حوزه کشانید و یا آن را تشدید کرد. حوزه به عنوان یک نیروی سنت گرا در مقابل جریان نوگرا قرار دارد و اینک در درون خود با نیروهایی مواجه است که از موضع دفاع از نوگرایی در عرصه سیاست سخن می گویند. البته این موضوع هم جدید نیست و در تاریخ هم سابقه زیادی دارد. این وضعیت بسیار پیچیده و آینده آن نامعلوم است و تا حدی سر نوشت آن را نزاع های کلی دیگر حاکم بر جامعه تعیین خواهد کرد.

نتیجه گیری

به طور کل می توان به این نتیجه گیری رسید که، دریافتی که از دانش سیاسی در میان حوزویان وجود دارد، عموماً تفاوتی نه در روش، نه در موضوع و نه در شیوه تحقیق و استدلال با مراکز دانشگاهی ندارد. با توجه به این که رشته علوم سیاسی طیف گوناگونی از واقعیت های سیاسی را در بر می گیرد، اما فکرهای مزبور هم در سیاست واحد هستند و این که پژوهشگر علم سیاست را از مراکز حوزوی فرا گرفته باشد واقعیت را متحول نمی کند. این نوع نگاه به واقعیت بسیار مهم است و الاً هم عملاً تفاوتی بین پروژه هایی که در این مراکز اجرا می شود با مراکز دیگر دانشگاهی در علم سیاست وجود ندارد. توجه به این مسأله حایز اهمیت است؛ زیرا نباید انتظار غیر متعارفی از مراکز حوزوی فعال در آموزش و پژوهش علوم سیاسی داشت. اتفاقاً معضلات همه آنها دقیقاً مثل هم هستند و هیچ کدام اساساً مرجع مشورتی در تصمیم گیری های سیاسی نیستند.

با این حال برخی از این پژوهش ها تابع سیاست رسمی مؤسسه ها می باشند که حتی در این مورد هم تفاوت جدی ای بین مؤسسه های پژوهشی حوزوی با مراکز صرفاً دانشگاهی وجود ندارد. اما برخی از مراکز پژوهشی حوزه، در این راه، مسیر افراط را در پیش گرفته اند. برای مثال از مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی می توان نام برد که به جای این که یک مرکز پژوهشی واقعی باشد، تبدیل به مرکز تبلیغ ایدئولوژیک می شود، چرا که به جای تبعیت از روش علمی، بیشتر پایبند هدف خود می باشد؛ یعنی در آنجا شاهد رویکردی هستیم که اساساً با متدولوژی علوم سیاسی ناسازگار است. متدولوژی علوم سیاسی علمی است، و عالم سیاست باید با روش علمی و به دور از هرگونه پیش داوری به بررسی دقیق واقعیت سیاسی بپردازد.

2. در حوزه های علمیه به معنای دقیق کلمه خبری از دانش سیاسی نبود و حتی در فقه هم چندان بحث های سیاسی رایج نبود، کما این که سابقه پیدایش فقه سیاسی به سال های بعد از انقلاب اسلامی بر می گردد. پس علوم انسانی در حوزه ها وارد شد تا این نقیصه را جبران کند ولی باید گفت که نتیجه به دست آمده چندان با این انتظارات و اهداف هماهنگ نبوده است و عموماً طلاب دانش آموخته در علوم سیاسی علاقه مندی خود را به بحث های حوزوی به کلی از دست می دهند و به طور کامل وارد بحث های سیاسی می شوند. در واقع طرز فکر و زیست دانشگاهی را بر می گزینند. به عنوان مثال، تعداد بسیار معدودی از دانش آموختگان علوم سیاسی، در فعالیت های تبلیغی حوزوی فعال هستند.

طرفه آن که، هیچ کدام از دانش آموختگان و پژوهشگران علوم سیاسی حوزوی، در سال های اخیر به دنبال تأسیس علوم سیاسی اسلامی نبوده اند و به نوعی هژمونی علمی غالب غربی را پذیرفته اند، که این مسئله از پژوهش هایی که منتشر می شود، کاملاً معلوم است. به عنوان مثال یکی از این پژوهشگران، روش شناسی اسکینر را معرفی و مطرح و حوزه مطالعاتی خود را بر آن متمرکز می کند، و دیگری هم لئو اشتراوس و روش مطالعه وی از فلسفه اسلامی را برای معرفی انتخاب می کند و آن را برنامه مطالعاتی خود قرار می دهد. برعکس این روند یکی از اساتید علوم سیاسی دانشگاه تهران است، که احتمالاً بیشتر به دلایل غیر علمی، چنین ایده ای را دنبال کرده و البته بحث های بسیار خام و ابتدایی را هم مطرح کرده است. او به درستی اشاره می کند که هژمونی آموزه های علمی سیاسی مدرنیستی و فرا مدرنیستی غربی، پارادایم غالب علمی و آموزشی سیاسی دانشگاه ها و حتی تدریجاً مراکز علمی، آموزشی و پژوهشی حوزوی را در می نوردد. 6 به رغم گذشت ربع قرن از وقوع انقلاب اسلامی که نوید دهنده سیاست و علم سیاست نوین و معنوی بوده، هنوز علم سیاسی در ایران، همچنان بازتاب دانش سیاسی غرب، اعم از مدرنیستی یا فرا مدرنیستی می باشد، که موضوع موجب افزایش واکنش های منفی نسبت به دانش سیاسی در حوزه شده است. توجه به این نکته حائز اهمیت است که

بیشترین گسترش، به ویژه در دوره های تکمیلی و تحقیقات علوم سیاسی در سال های 1384-1374 بوده است. سال هایی که شاهد رواج و رونق اقبال عمومی طلاب و نهاد های حوزوی- به رغم برخی مخالفت ها- به علم سیاست است.

3. از این دوره به بعد، چنین می نماید که نوعی عکس العمل و حتی نشانه های شورش علیه نوگرایی و علوم انسانی جدید، به ویژه علوم سیاسی، در حوزه علمیه قم پدید آمده است. در این مقاله، شاید فرصت پرداختن به جزئیات این پدیده نباشد، اما شاید اشاره بدان، خواننده علاقمند به مسائل فکری- سیاسی روز جامعه ما را نسبت به عواقب چنین پدیده هایی هوشیار نماید.

به نظر می رسد که حوزه علمیه از دیدگاه آموزش و پژوهش سیاسی دچار نوعی پارادوکس معمایی در سال های اخیر شده است؛ از یک سو با تکیه بر تجربه دهه گذشته و ضرورت های نظام جمهوری اسلامی، میل به نقد سنت و طرح آزاد اندیشی و مقدمات نظریه پردازی متناسب روز را دارد، اما از سوی دیگر جریان قوی تر مخالفت و ترس و طرد علوم جدید، به ویژه سیاست و دانش آموختگان سیاسی در حوزه رواج یافته است. با این حال، حوزه هرگز از اندیشه های ضدنو گرایانه خالی نشده و این اندیشه ها هر از گاهی، و هرگاه به نوعی، سربر می آورد و جریان نوپای نوگرایی در حوزه علمیه را تهدید می کند و چنین می نماید که این بار، شورش علیه نوگرایی و به ویژه علم سیاست در حوزه ها در قالب شعار خاصی ظاهر شده است؛ ادعای پیوند علوم انسانی جدید با سکولاریسم، و سپس ضرورت مقابله با این علوم از باب ضرورت مقابله با سکولاریسم.

پی نوشت ها :

(*) عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

1. دفترا تباطات و روابط بین الملل. آشنایی با برنامه ها و فعالیت های موسسه آموزش عالی باقرالعلوم(ع). قم، نشر: مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم(ع)، 1383، ص. 7.
2. این برداشت نویسنده است و ممکن است خطا هم باشد و درعین حال مورد مخالفت هم واقع شود.
3. گروه علم سیاست در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به منظور مشارکت و آغاز این حرکت علمی، در نظر دارد مجموعه مقالاتی با عنوان «ایران و علم سیاست» با همکاری خبرگان و نخبگان این علم تألیف و تدوین کند.
4. نتیجه این نشست تحت عنوان «حکومت دینی و سکولاریسم از سوی دفتر جنبش نرم افزاری منتشر شده و در سایت این دفتر موجود است.
5. محمد مجتهد شبستری، «دین و تجدد در ایران امروز»، روزنامه همشهری (8/11/1388)
6. دکتر علیرضا صدرا، چشم انداز علم سیاسی اسلامی و ایرانی نوین،
7. داوود فیرحی، وضعیت علم سیاسی در حوزه های علمی 1 www.feirahi.ir